

امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی

دکتر حسن قهری صارمی*

چکیده

امثال جمع مثل است که در فرهنگ‌های مختلف معانی و تمایزی برایش نگاشته‌اند. ضرب‌المثل‌های هر قوم، بیانگر ویژگی‌های زبانی و هنری و فرهنگی آن قوم شمرده می‌شود. بسیاری از امثال و حکم ریشه تاریخی و فراگیر دارند به طوری که برخی از آنها در میان اقوام و ملل مختلف مشترک و یا مشابه هستند. در قرآن کریم همه می‌توانیم چنین سخنان حکیمانه‌ای که برتر از سخن آدمی است بیابیم. دیوان ظهیر فاریابی همانند برخی از دیوان‌های شاعران بزرگ و مسلمان آمیخته با ضرب‌المثل‌های دل‌انگیز فارسی است که در متن این مقاله به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

واژه‌های کلیدی

امثال، ضرب‌المثل، ظهیر فاریابی، شعر

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ملایر.

□ فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی ❖ سال اول ❖ شماره ۴

مقدمه

سایر است این مَثَل که مستسقی نکسند رود دجله سیرابش^(۱)

امثال، جمع مَثَل است که در فرهنگ‌های مختلف، معانی و تعبیری برایش نگاشته‌اند؛ از جمله فرهنگ ناظم‌الاطباء آن را به معنی مَثَل‌ها و داستان‌ها، فرهنگ آندراج، به معنی داستان‌های مشهور و اقرب‌الموارد، در معنی قول سایر و مشهوری که حالتی یا کاری را بدان تشبیه کنند، آورده است. اما از تعاریف گوناگونی که به عمل آمده است می‌توان به تعریف و توصیف مرحوم دهخدا اشاره کرد: «مَثَل جمله‌ای است مختصر و مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به سبب روانی لفظ و روشنی معنی و لطف ترکیب، شهرت عام یافته باشد و همگان آن را بدون تغییر و یا با اندک تغییر در محاوره به کار برند».^(۲) بنابراین هر سخن کوتاهی را نمی‌توان در قلمرو «ضرب‌المثل» به شمار آورد مگر این‌که آن سخن «مردم پسند» باشد. امثال و حکم از دیرباز در میان اقوام و ملل مختلف جایگاهی خاص داشته و با گذشت زمان و تحول زبان، هنوز زنده و جاودانه‌اند و هر اندازه که زبان و علوم گسترش یابد، دامنه آنها نیز گسترده‌تر می‌شود، اگر چه ممکن است برخی از آنها به مرور زمان به فراموشی سپرده شوند. ضرب‌المثل‌های هر قوم، بیانگر ویژگی‌های زبانی و هنری و فرهنگی آن قوم شمرده می‌شود، بنابراین هر چه فرهنگ و تمدن ملّی غنی‌تر باشد، امثال و حکم حکیمانه و ادیبانه آن ملت غنی‌تر و پربارتر خواهد بود.

بر اساس شواهد، می‌توان گفت که ضرب‌المثل‌ها بیشتر از ذهن انسان‌های اندیشمند و فرزانه سرچشمه گرفته‌اند، و چون مثل‌ها، از ویژگی ایجاز برخوردار هستند، سخنوران اندیشمندان برای اثبات مدعا و تأثیر کلام خود از آنها بهره می‌جویند به این بهانه که:

عالمی را یک سخن ویران کند
روبهان مرده را شیران کند^(۳)

۱ - مصلح‌الدین سعدی شیرازی. کلیات سعدی، بدایع. تهران: انتشارات جاویدان، ص ۷۵۰.

۲ - علی اکبر دهخدا. لغت‌نامه دهخدا. ذیل واژه مَثَل، ص ۴۰۱.

۳ - جلال‌الدین مولوی. مثنوی معنوی. دفتر اول. تصحیح نیکلسون. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی ۱۱۳

چه بسا که کلام و سخن یک سخنور یا شاعر پس از گذشت زمان در حکم ضرب‌المثل در آید، همان گونه که بسیاری از اشعار شعرای بزرگ به خصوص شاعران سبک هندی از این مقوله‌اند.

عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود^(۱)

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نا اهل را چون گردگان بر گنبد است^(۲)

کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو شود جهان پر^(۳)

کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد^(۴)

تیغ را جوهر بود به از نیام زرنگار گر ز ارباب کمالی تشنه زیور مباش^(۵)

بر لب بام خطر نتوان به خاک امن رفت ایمنی خواهی ز اوج اعتبار اندیشه کن^(۶)

به گاه درشتی درشتم چو سوهان به هنگام نرمی به نرمی حریرم^(۷)

۱- مصلح‌الدین سعدی، گلستان، باب اول در سیرت پادشاهان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
۲- همان مأخذ.

۳- نظامی‌گنجوی، لیلی و مجنون، تصحیح وحید دستگردی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳، ص ۴۷.

۴- جلال‌الدین مولوی، همان.

۵- صائب تبریزی، دیوان، جلد پنجم، محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۰.

۶- صائب تبریزی، همان، جلد ششم.

۷- ناصر خسرو، دیوان قصاید، قصیده ۲۱۲، تصحیح مجتبی مینویی - مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۱۴ امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی

فلک بسه مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس (۱)

حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست

بسیاری از امثال و حکم ریشه تاریخی و فراگیر دارند به طوری که برخی از آنها در میان اقوام و ملل مختلف مشترک و یا مشابه هستند که در این جا به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

شنیدن کی بود مانند دیدن

«لیس الخیر کالمعاينه»

«Seeing is beleiving»

کم گوی و گزیده گوی چون در (۲)

«خیر الامور ماقل و دل»

«Brevity is as the soul of wit»

پسند آیدش گردش روزگار (۳)

کسی کو میانه گزیند ز کار

«خیر الامور اوسطها»

«More than enough is too much»

«Enough is good as a feast»

نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد (۴)

۱ - شمس الدین محمد حافظ. دیوان غزلیات. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: کتابفروشی زواره، ۱۳۶۹.

۲ - نظامی گنجوی. همان.

۳ - ابوالقاسم فردوسی. شاهنامه.

۴ - مصلح الدین سعدی شیرازی. کلیات سعدی. همان، ص ۴۴۹.

«ليس للانسان الا ما سعى»

«No gains no pains»

میوه شیرین دهد پر منفعت^(۱)

صبر تلخ آمد و لیکن عاقبت

صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد^(۲)

«الصبر مفتاح الفرج»

«Patience opens all doors»

«Patience is a virtue»

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است

«بعد نفسک عز صدیقک»

«Charity begins at home»

کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من

نخارد کس اندر جهان پشت من^(۳)

به غمخوارگی چون سرانگشت من

«ماحک ظهري مثل ظفري»

«A man's best friends are his ten fingers»

سیلی نقد به از حلوائی نسیه است

«المقبوض خیر من الموعود»

«A bird in the hand is worth tow in the bush»

۱- جلال‌الدین مولوی. همان.
۲- مصلح‌الدین سعدی شیرازی. گلستان. همان.
۳- مصلح‌الدین سعدی شیرازی. بوستان. باب دوم. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۷۹.

۱۱۶ امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی

مار گزیده از ریسمان سیاه و سپید می ترسد

«الملدوغ یخاف من جرة الحبل»

«A burnt child dreads the fire»

سعیدیا دی رفت و فردا همچنان معلوم نیست در میان این و آن فرصت شمار امروز را

«و لك ساعة التي انت فيها»

«There is no time like the present»

در قرآن کریم هم می توانیم چنین سخنان حکیمانه‌ای را که برتر از سخن آدمی است،

بیابیم. این کتاب آسمانی پس از آوردن لفظ «مَثَل» به بیان آنها می پردازد. از جمله:

- مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت ... (۱)

- واضرب لهم مثل الحياة الدنيا كماء انزلناه من السماء... (۲)

- مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا (۳)

- مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً ... (۴)

امثال و حکم فاریابی

اکنون ببینیم امثال و حکم در شعر ظهیر فاریابی چگونه خودنمایی می کند:

۱ - آخر الدواء الكي: آخرین دارو داغ است. مراد آن که وسایلی صعب را آن گاه به کار برند

که چاره‌های سهل بی اثر ماند.

(امثال و حکم، ج ۱۷، ص ۱۹)

گفته‌اند آخر الدواء الكي

داغ حسرت نهاده‌ام بر دل

ظهیر این بیت را از انوری انتحال نموده است و آن این است:

گفته‌اند آخر الدواء الكي

گر کنم خیره ارنه خود سوزم

۲- سوره كهف، آیه ۴۵.

۱- سوره عنكبوت، آیه ۴۱.

۴- سوره بقره، آیه ۱۷.

۳- سوره جمعه، آیه ۵.

امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی ۱۱۷

۲ - الجنون فنون: دیوانگی گوناگون باشد.

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۴۱)

۳ - الحدیث دوشجون: حدیث و سخن شاخه و شعبه‌ها دارد.

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۴۱)

شبی به خیمه ابداعیان کن فیکون حدیث عشق تو می‌رفت و الحدیث شجون

۴ - آدم زنده نان می‌خواهد.

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۸۹)

مرا چنان که بود هم معیشتی باید که بی غذا نتوان داشت روح حیوانی
۵ - از سگ بزازی نیاید: نظیر: از گرگ شبانی نیامده.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۴۳)

اگر به غیبت تو خصم فرصتی طلبد حدیث سگ بود و دستگاه بزازی
۶ - بازی شتر ناسازگاری باشد.

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۶۴)

عدوت کار به بازی همی برد به زبان شنیده‌ای که بود بازی شتر ناساز
۷ - بر سر غریبال بودن: کنایه از عزیز و محبوب بودن.

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۲۱)

کامروز گر چه بر سر غریبال است صدره توانش بیخت به پرویزن
۸ - بیضه در کلاه شکستن: کنایه از رسوا کردن، عیب کسی را فاش کردن، حيله‌ای را آشکار کردن.

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۴۸۹)

شکسته بیضه خورشید در کلاه سپهر به دولت تو که دارای افسر و کلهی
حافظ هم در همین مضمون می‌گوید:

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
۹ - پنبه در گوش کردن: خود را به کری زدن، گران‌گوشی نمودن.

(امثال و حکم، ج ۱، ص ۵۱۲)

تو فارغ پنبه اندر گوش کن شو
خروش من فلک را گو بدر گوش
۱۰ - جز متابعت گاو کی کند گردون.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۵۸۳)

اگر متاع ایشان فلک بود چه عجب
گه جز متابعت گاو کی کند گردون
نظیر: فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
«حافظ»

۱۱ - خانه را که دو کدبانوست، خاک تا زانوست. نظیر: ماما که دو تا شد، سر بچه کج بیرون می آید.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۱۳)

خطاب خسرو انجم کنون بگردانند
که مصلحت نبود خسروی به انبازی

- ۱۲

خداگر ز حکمت ببندد دری
به رحمت گشاید در دیگری

«سعدی»

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۱۹)

اگر ز بزم تو دورم بقای عمر تو باد
که گر ببندد یک در هزار بگشاید

یا:

خدا به حق چو دری بر کسی فرو بندد
ز راه لطف و کرم دیگری گشاید باز

۱۳ - خر عیسی که آسمان نرود: تنها با بستگی و انتساب به بزرگان، بزرگ نتوان شد.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۳۳)

نظیر:

خر عیسی گرش به مکه برند
چون بیاید هنوز خر باشد

«سعدی»

عیسی اگر ز آسمان درآید و یک خر
خواهد از این قوم هم نگیردش آسان

امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی

۱۱۹

۱۴ - خرمن دور ماه نشانه باران است.

آن شب که گرد ماه بود خرمن

آری دلیل قوت باران است

۱۵ - خواب خرگوش دادن: کنایه از فریفتن.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۴۸)

به رویه بازیم جز خواب خرگوش

سگ کوی تو باشم گر چه ندهی

۱۶ - دامن به دامن بستن (دوختن): کنایه از گره زدن، یار و همدست شدن.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۷۱)

تا در نیست عشق تو دامن به دامنش

نگرفت دست فتنه گریبان هیچ کس

۱۷ - در مذاق زمانه یکی است شهد و شرنگ.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۷۹۶)

که در مذاق زمانه یکی است شهد و شرنگ

ابای شعر مرا نیز چاشنی مطلب

۱۸ - دم خر به پیمودن دراز نشود.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۲۴)

چو دم خر ز کژی هیچ من نیفزودم

به ترک گفتم و رفتم چو اندر این حضرت

۱۹ - رازی را چه کار با مروزی (مرغزی). یا: مروزی را چه کار با رازی.

که مرغزی را چه کار با رازی

تو را چه نسبت با دیگران و این مثل است

یا:

که این سخن مثل مرغزی است با رازی

تو ملک بردی و دشمن به گرد تو نرسد

۲۰ - دنیا محل گذر است، باید بر بدی کنندگان و دشمنان بخشود.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۲۹)

هر چه در عالم است در گذر است

گنج و رنج و غنا و درویشی

۲۱ - رخت بر خر نهادن: کنایه از رحلت کردن.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۵۶)

۱۲۰. امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی

دیری است تا هم ازنگ اسب و زگرد راه رخت مسیحیان همه بر خر نهاده‌ای
۲۲ - روباه بازی در آوردن: زرق و حیلت کردن.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۵۷)

پیش او حمله‌های شیر فلک راست چون حیل‌های روباه است
۲۳ - ز پری شکم اندام مار بگشاید.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۹۷)

سخن ز شست عبارت نمی‌چهد چه عجب ز پری شکم اندام مار بگشاید
۲۴ - زیره به کرمان بردن.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۳۴)

کسی که قطرهٔ شبنم به پیش ابر برد چو خاک باشد بنیان صبر او بر باد
۲۵ - سر به دیوار آمدن: نظیر سر به سنگ خوردن.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۶)

اکنون چو برون نهاد از دایره پای بگذارم تا سرش به دیوار آید
۲۶ - سر دندان سفید کردن: تبسم کردن، لبخند زدن.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۹۶۴)

عمری زمانه را سر دندان نشد سفید و امروز صوت خندهٔ او جمله قهقهه است
۲۷ - شتر از سوراخ سوزن برآمدن. مقتبس از آیه شریفه: «حتى یلج الجمل فی سم الخیاط» (سوره ۷، آیه ۳۸)

شتر به چشمه سوزن درون نخواهد شد حسود خام طمع گو در این هوس بگداز
۲۸ - شتر و ماهتاب و اعرابی.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۰۱۹)

حکایت شتر و ماهتاب و اعرابی شنیده‌ام که شنیده است شاه بنده نواز
۲۹ - شکم چار پهلوی کردن، بسیار خوردن.

(امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۰۲۸)

امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی

- ۳۰- کار طالع کند هنر نکند. نه فلک بر خوان انعامت به پنج انگشت از قرب ده نوبت شکم‌ها چارپهلوی کرده‌اند
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۱۷۶)
- ۳۱- کافور در حمایت جو باشد. «العشیر و قایة الکافور». کسار طالع کند هنر نکند گر نگشتم به خدمتت مخصوص
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۱۸۵)
- ۳۲- کرایه‌اش نمی‌کند (یا) کرایه نمی‌کند (یا) کرایه نمی‌کند: سود نکند و نیرزد. به روزگار تو آن انتظام یافت جهان که از حمایت جو بی‌نیاز شد کافور
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۱۹۸)
- ۳۳- کسی چه عیب کند مشک را به غمازی. حدیث جان نکنم کان کرای آن نکند فدای یک قدمت گر بود صدِ دگرم
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۰۸)
- ۳۴- کفش از دستار ندانستن (نشناختن). مرا به گفتن بسیار عیب نتوان کرد کسی چه عیب کند مشک را به غمازی
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۲۱)
- ۳۵- کلاه بر آسمان (هوا) انداختن. چو آسمان و زمین را به انبیاء بناوخت یکی از این دو ندانست کفش از دستار
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۲۴)
- ۳۶- از ران خود کباب خوردن. از استخوان خود خوردن. جهان کلاه ز شادی برافگند گر تو به هفت قلعه افلاک سر فرود آری
(امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۱۰)
- ۳۷- گاو خرف خوی خر طبیعت نادان جز که ز پهلوی خود کباب نیابد

گر تنی داری جانیت نباید ناچار
 و ر دلی داری نگریزدت از دلداری
 (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۹۲)

- ۳۸

گر ز دریا دو سه قطره بپراکنند چه باک
 باز چون جمع شود رو سوی دریا دارد
 (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۲۹۲)

۳۹- گرگ و میش از یک جا آب می خورند: عدل و امن به کمال است.

(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۰۲)

تویی که در حرم دولتت به نقل طباع
 موافقت دهد ایام گرگ را با میش
 یا:

در پناه حفظ تواز بهر ترتیب گله
 گرگ در باب مصالح راز گوید با شبان
 ۴۰- گنج در ویرانه است.

(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۲۴)

مثال ذات تو اندر جهان کون و فساد
 همان حکایت گنج است و کنج ویرانی
 ۴۱- گوشواره عزیز است گوش عزیزتر است.

(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۳۳)

اگر چه گوشوارت نغز و زیباست
 از آن زیباتر است و نغزتر گوش
 ۴۲- گیتی که اولش عدم و آخرش فناست
 در حق وی گمان ثبات و بقا خطاست

(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۳۸)

۴۳- لنگی را به راهواری پوشیدن: با چرب دستی و چابکی عیبی را پنهان داشتن.

(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۳۷۰)

ورنه آخر همه برون می برد
 بیش از این لنگی به راهواری
 یا:

امثال و حکم در اشعار ظهیر فاریابی ۱۲۳

- ۴۴ - عنان فتنه رها کرده‌ای و این خوش‌تر
مثال اشتر دولاب: سرگردان.
که عذر لنگ برون می‌بری به رهواری
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۰۳)
- ۴۵ - بسان اشتر دولاب گشته سرگردان
مثال بت نوشاد: بسیار زیبا.
نه از نهایت کار آگه و نه از آغاز
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۲۵)
- ۴۶ - هر زمان شادی نو است مرا
مثال حسّان: گشاده زبان.
زان رخ همچو صورت نوشاد
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۲۵)
- ۴۷ - گر رود بر لفظ میمونت که کردیمش قبول
مثال حلقه بیرون در ماندن.
گاه نظم و نثر حسّانی و سحجانی کند
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۲۵)
- ۴۸ - ای که خلوت‌سرای قدر تو را
مثال حلقه میم: بسیار تنگ.
چرخ چون حلقه از برون در است
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۲۶)
- ۴۹ - کنون ز هستی من بیش از این دو حرف نماند
مثال خر در گل ماندن: ناتوان شدن، بیشتر حرکت نتوانستن.
دلی چو چشمه میم و قندی چو حلقه نون
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۲۹)
- ۵۰ - بماند دشمن دجال صورتش در گل
مثال روز: روشن و آشکار، مشهود.
چو خر ز صاعقه گرز گاو پیکر او
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۴۰)
- ۵۱ - منم که بر رخ گیتی چو روز مشهود است
مثال شتر مرغ که چون گویی پیر گوید اشترم و چون گویی بار بر گوید مرغم.
همه فضایل جسد و مناقب پدرم
(امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۵۳)

۱۲۴ امثال و حکم در اشعار ظهیر قاریابی

- ز ناتمامی خصم تو چون شتر مرغ است نه زور بارکشیدن نه قوت پرواز
۵۲ - مثل کرم پیله: کفن بر خود تنان.
- (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۷۰)
- هر آن کسی که نه بر کسوت هوای تو زاد چو کرم پیله نخستین لباس شد کفنش
۵۳ - مثل گدای ارمنی نه دنیا دارد نه آخرت.
- (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۷۷)
- دین نه و دنیا نه همچون کافر درویش از دو سرا بهره جز عقاب نیابد
۵۴ - مثل موم: نرم، رام، مطیع.
- (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۹۱)
- در آن هوس که شود رازدار خاتم تو به دست حکم تو چون موم نرم گشت رخام
۵۵ - مثل نقش ایوان.
- (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۹۵)
- این سر و دستارها که بینی از این قوم صورت بی جان بود و چو نقش در ایوان
۵۶ - مثل نون: خمیده و کورژ.
- (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۴۹۷)
- کنون ز هستی من بیش از این دو حرف نماند دلی چو چشمه میم و قدی چو حلقه نون
۵۷ - مدد بحر جز شمر نکند.
- (امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۵۰۶)
- گفته من به فال دار از آنک مدد بحر جز شمر نکند
۵۸ - مرگ یا ترتیب (?).
- (امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۵۳۳)
- مرا از این مثل صوفیانه یاد آمد اگر به خرده بگیرند مرگ یا ترتیب
۵۹ - یک گل از صد گلش نشکفته بودن: در عنفوان شباب بودن.
- (امثال و حکم، ج ۴، ص ۲۰۴۹)
- از صد گلت یکی نشکفته است باش تو کاکنون هنوز گلبن بخت تو نوبر است

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. دیوان غزلیات. به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: کتاب‌فروشی زوار، ۱۳۶۹.
- ۳- دهخدا، علی‌اکبر. لغت‌نامه دهخدا.
- ۴- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. بوستان. باب دوم. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
- ۵- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. کلیات سعدی. تصحیح محمد علی فروغی. تهران: انتشارات جاویدان.
- ۶- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین. گلستان. باب اول. سیرت پادشاهان. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
- ۷- صائب تبریزی. دیوان. محمد قهرمان. تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۰.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه.
- ۹- مولوی، جلال‌الدین. مثنوی معنوی. دفتر اول. تصحیح نیکلسون. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۱۰- ناصر خسرو. دیوان قصاید. تصحیح مجتبی مینوی - مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱- نظامی گنجوی. لیلی و مجنون. تصحیح وحید دستگردی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی